

■ عمر قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه که اسفندماه سال ۱۳۹۵ از سوی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی به رئیس‌جمهور ابلاغ شد، در اسفندماه سال ۱۴۰۰ به پایان می‌رسد. برنامه پنج‌ساله هفتم، اولین برنامه گام دوم انقلاب اسلامی است و اگر بخواهیم از «بیانیه گام دوم» الهام بگیریم، باید بگوئیم «دولت جوان انقلابی» که ان‌شاءالله متولی تدوین و اجرای این برنامه خواهد بود، باید با همت و هوشیاری و سرعت عمل و ابتکار، از تجربه‌ها و عبرت‌های گذشته بهره گیرد، نگاه و روحیه انقلابی و عمل جهادی را به کار بندد و با خوش‌بینی به آینده و همت بلند، روی بهره‌برداری از دستاوردهای گذشته و ظرفیت‌های استفاده نشده متمرکز شود تا در پیشرفت مادی و معنوی کشور به معنی واقعی جهش ایجاد شود. درباره ماهیت و محتوای این برنامه، نکاتی وجود دارد که توجه ویژه جریان جوان مومن و انقلابی کشور را که ان‌شاءالله سکان‌داران دولت سیزدهم خواهند بود، می‌طلبد.

۱- جمهوری اسلامی ایران امروز تجربه شش دوره برنامه‌نویسی را پشت سر دارد و با وجود همه موفقیت‌هایی که کسب شده و دستاوردهای شگرفی که حاصل شده، به زحمت می‌توان میان دستاوردها و برنامه‌های پنج‌ساله ارتباط معنی‌داری برقرار کرد. بدین معنی که آنچه حاصل شده، نه محصول اجرای تکالیف برنامه، که نتیجه دغدغه و رویکرد انقلابی مدیران مستقر در بخش‌های گوناگون -یا بخش خصوصی دغدغه‌مند و آتش به اختیار- بوده است؛ و طبیعتاً در هر مقطع زمانی و هر بخشی، مسئولانی روی گردان از ارزش‌های انقلاب اسلامی روی کار آمده‌اند، طریقی دیگر پیموده‌اند و برنامه پنج‌ساله کشور، چارچوب‌ها و محرک‌های قانونی-نظارتی لازم برای حرکت دادن آنان در مسیر پیشرفت کشور را نداشته است. برنامه‌های ما نسبت قابل‌قبولی با مسائل مبتلابه کشور نیز برقرار نکرده‌اند. بررسی تجارب جهانی نشان می‌دهد کشورهایی که برنامه‌های پنج‌ساله داشته‌اند- نظیر کره جنوبی- طی هر دوره پنج‌ساله برای حل و فصل دسته‌ای از مسائل اولویت‌دار خود برنامه‌ریزی کرده و در دوره بعد، سراغ مسائل دیگر رفته‌اند؛ اما مع‌الاسف برنامه‌های پنج‌ساله ما می‌آیند و می‌روند و مسائل اساسی کشور ما همچنان پابرجا هستند و در برنامه‌های بعدی نیز تکرار می‌شوند. درصد بسیار پائین تحقق برنامه‌های پنج‌ساله نیز حاکی از شکست الگوی برنامه‌نویسی ما است؛ به نحوی که میانگین تحقق برنامه‌های اول تا پنجم حدود ۳۹ درصد برآورد می‌شود. این وضعیت، نیاز به یک تحول بنیادین در نظام برنامه‌ریزی کشور را ضروری ساخته است.

۲- نخستین عرصه این تحول، طبیعتاً سیاست‌های کلی برنامه هفتم است که برنامه باید از آن تبعیت کند و متولی این تحول نیز، مجمع تشخیص مصلحت نظام است. یک رویکرد، که وابستگی به مسیر آن را تجویز می‌کند، تدوین یک بسته سیاستی برای برنامه هفتم به سبیلای دوره‌های گذشته است. اما باید توجه داشت که فلسفه تدوین سیاست‌های کلی نظام، تعیین جهت است. یعنی دستگاه‌هایی که می‌خواهد درباره مسئله‌ای برنامه‌ریزی کند یا تصمیم بگیرد، باید برای انتخاب جهت‌گیری و مسیر خود به سیاست‌های کلی مراجعه کند تا برنامه و تصمیمش در درجه اول خلاف سیاست‌های کلان نظام نباشد. تأثیا مقوم و پیش‌برنده اهداف سیاست‌ها باشد. به عبارت دیگر، کارکرد سیاست، تعیین بایدها و نبایدها در مسیر حرکت دستگاه‌هاست، اگر چنین جایگاهی برای سیاست‌ها نباشد، قائل باشیم، تدوین سیاست‌های کلی برای برنامه‌های پنج‌ساله اساساً بی‌معنی خواهد بود. در حال حاضر ۳۷ بسته سیاستی ابلاغ شده توسط رهبر حکیم انقلاب اسلامی وجود دارند که در حدود ۲۵۵ موضوع دسته‌بندی شده‌اند. یعنی برای ۲۵۵ موضوع، سیاست‌ها بایدها و نبایدها را مشخص کرده‌اند. پرسش اینجاست که سیاست‌های کلی ویژه برنامه هفتم، بناست درباره موضوعات جدیدی تدوین شود که تاکنون به آنها توجه نشده است؟ مروری بر سیاست‌های برنامه ششم نشان می‌دهد بندهای متعددی از سیاست‌هایی که در موضوعات مختلف ابلاغ شده- از جمله سیاست‌های کلی برنامه پنجم- در این بسته سیاستی تکرار شده و لذا پاسخ سؤال اخیر «خیر» است (البته تذکر این نکته لازم است که به‌روزرسانی سیاست‌ها مسئله دیگری است که باید از مسیر خودش دنبال شود و این بحث نباید با تدوین سیاست‌های خاص برنامه پنج‌ساله خلط شود). استدلال دیگری که علیه تداوم مسیر گذشته در تدوین سیاست‌های برنامه وجود دارد این است که اگر سیاست‌های کلی برنامه پنج‌ساله هفتم در موضوعاتی جدید نخواهد بود، چه نسبتی با سیاست‌های کلی ۳۷‌گانه خواهد داشت؟ آیا تدوین سیاست خاص برای یک بازه زمانی پنج‌ساله، به معنی این است که برای پنج سال یک نظام ارزشی جدید جایگزین سیاست‌های قبلی خواهد شد و سیاست‌های دیگر باید از دستور یا اولویت خارج شوند؟ یا اساساً سیاست که کارکردش جهت‌دهی است، قابلیت اولویت‌بندی دارد؟ می‌توان تصور شد که رعایت بخشی از سیاست‌ها در اولویت باشد و رعایت بخشی دیگر، اولویت نباشد؟ یا خیر، اگر بناست چیزی اولویت بندی شود، مسائل اصلی کشور برای دوره پنج ساله است که نظام سیاست مشخصی برای آنها دارد؟ لذا در شرایطی که تکالیف مشخصی در مجموع سیاست‌های ۳۷‌گانه نظام بر برنامه‌ریزی کشور گرفتار سرگمی‌هایی کلی برنامه ابلاغ شده است، به نظر می‌رسد کارکرد سیاست‌های کلی برنامه هفتم باید تعریف ماهیت برنامه پنج‌ساله، تعیین مسائل اولویت‌دار کشور، و روشن ساختن ابعادی باشد که محل اختلاف است. نظام بر برنامه‌ریزی کشور گرفتار سرگمی‌هایی کلی برنامه سیاست‌ها می‌تواند ما را از این سردرگمی خارج سازد. بخشی از مواردی که در ادامه می‌آید، از این جنبش است.

۳- یکی از مسائلی که برای رقم زدن تحولی کارساز در برنامه پنج‌ساله هفتم باید حل و فصل شود، روشن شدن مبهم و نقش دستگاه‌ها در تدوین، تصویب، اجرا و نظارت بر حسن اجرای برنامه است. در جریان تصویب برنامه ششم دیدیم که میان دولت و مجلس بر سر اینکه هر کدام چه سهم و نقشی در تدوین برنامه دارند، اختلاف وجود داشت. مجلس نیز زیر بار نرفت و نهایتاً آنچه تصویب شد، یک قانون ۱۲۴ ماده‌ای بود که مورد اعتراض- و البته بی‌وجهی- دولت قرار گرفت. این تجربه به ما می‌گوید اگر نهادهایی که حلقه‌ای از زنجیره تدوین را تشکیل می‌دهند، به صورت مستقل از هم فعالیت مربوط به خود را انجام دهند و در تعامل پیوسته با حلقات دیگر نباشند، روی محصول نهایی وفاقی وجود نخواهد داشت و طبیعتاً اجرای برنامه با اخلاخل مواجه خواهد شد. چاره کار این است که یک شورای دائمی برنامه‌های

پنج‌ساله با عضویت نمایندگان حقوقی دستگاه‌های دخیل تأسیس شود و ضمن تقسیم کار میان دستگاه‌ها، وظیفه ایجاد وفاق و اجماع بر سر مبانی، کلیات، دقائق و فرآیندهای برنامه را داشته باشد. قاعداً محوریت این کار نیز باید با سازمان برنامه و بودجه باشد که باید مطالعات آمایش سرزمین را انجام داده و یک تصویر دقیق از وضعیت موجود کشور در حوزه‌های مختلف برای تصمیم‌گیری‌های بعدی به این شورا ارائه کند و نهایتاً کار را برای تقدیم به مجلس جمع بندی نماید. ۴- برنامه نباید کلیات ابوالبقاء باشد، بلکه می‌بایست منابع مادی و معنوی کشور را برای حل مسائل اولویت‌دار کشور در بازه زمانی پنج‌ساله مد نظر، بسیج کند. تجربه ۶ دوره برنامه‌نویسی به ما می‌گوید که اولاً با هدف‌گذاری‌های اقتصاد کلان، نمی‌توان مسائل کشور را حل کرد. اعداد و ارقامی نظیر رشد اقتصادی، تورم، اشتغال، ضریب جینی... در واقع دماسنج‌هایی هستند که کارکردشان نمایش دادن وضعیت عمومی اقتصاد است. هنگامی که هدف غایی، رسیدن به یک عدد مشخص روی دماسنج تعیین شود، می‌توان با دستکاری دمای محیط پیرامون دماسنج، به آن عدد نایل شد بدون اینکه مشکل سیستم گرمایش یا سرمایش را محیط واقعی رفع شده باشد. در سال‌های اخیر دیدیم که هم نرخ تورم صفر درصدی اعلام شد، هم نرخ رشد ۱۲/۵ درصدی به عنوان بالاترین نرخ رشد جهان. اما این ارقام نه خود پایدار بودند و نه مشکلی از مشکلات دیرپای اقتصاد حل کردند. ثانیاً اگر در برنامه فارغ از هدف‌گذاری در حوزه اقتصاد کلان، اهداف و وظایفی که برای حوزه‌های مختلف تعیین شود نیز کلی‌گویی باشد، چنین برنامه‌ای آن سندی نخواهد بود که جهت و مسیر حرکت دستگاه‌های کشور را روی یک ریل مشخص نمایند و نماید و مبدا و مقصد روشنی داشته باشد. لذاست که مقصد و مطلوب و جهت و سرعت و ابزار و... همه و همه وفق ذائقه مدیری که در مسند قرار می‌گیرد، تغییر می‌کند. در طول برنامه پنجم توسعه(۱۳۹۵-۱۳۹۰) شاهد بودیم که پروژه عظیمی مانند مسکن مهر برای تأمین مسکن مستضعفین کلید خورد و تا ۷۰ درصد پیش رفت، اما در طول همین برنامه، همین پروژه مزخرف خوانده شده و متوقف شد؛ چه، وزیر جدید معتقد بود «لیبرالیسم برای توسعه آمده است» و دولت باید بازار مسکن را به دست نامرئی آدام اسمیت بسپارد و دخالتی نکند؛ یا رئیس‌جمهور جدید معتقد بود اساساً تأمین مسکن برای مردم به دولت ارتباطی ندارد و تنها وظیفه دولت در زمینه مسکن‌سازی این است که نظارت کند ساخت و سازها «چشم‌آزم» نباشند و در کوچه‌ها و محله‌ها «هارمونی و هماهنگی» وجود داشته باشد. این حجم از نوسان رویکردی و عملکردی در طول یک «برنامه»، یعنی شما نمی‌توانید ادعا کنید کشور «برنامه» داشته است. ۵- پرسش بعدی این است که مختصات متفاوت به نام «اقتصاد مقاومتی» آسیب‌ها و نواقص و معایب فوق‌الذکر را نداشته باشد، چیست؟ پاسخ، یک برنامه «سسته‌محور» با شرح دقیق راه‌حل‌ها و زمان‌بندی گام‌ها و تعیین مجریان و پیش‌بینی ناظران و ایجاد ضمانت اجرایی است. برنامه باید دستگاه‌های اجرایی مشخصی را مکلف کند که دقیقاً کدام مسئله را با کدام راه‌حل‌ها و اقدامات عملیاتی و طی چه بازه زمانی حل نماید. چنین برنامه‌ای است که قابلیت پایش و نظارت توسط دستگاه‌های ناظر را نیز خواهد داشت. برنامه‌ای که صرفاً از دستگاه‌های اجرایی نخواهد فی‌المثل «برای ایجاد تحول در نظام تعلیم و تربیت»، «سند تحول بنیادین آموزش و پرورش» را اجرا کند و معیار آن عمل نکند(ماده ۶۳قانون برنامه ششم)، در شرایطی که سند تحول از درد فقدان «برنامه» جامع انشود، متفق باشد، دارای زمان‌بندی می‌تواند حسب سلیقه مدیریت دستگاه، اجرای سند ۲۰۲۰ را نیز در این «تحول» بگنجانند و حتی هنرمندانه انطباق اقداماتی با «سند تحول بنیادین آموزش و پرورش» را نیز گزارش کند؛ به همان شکلی که اقدامات متعارف به نام «اقتصاد مقاومتی» فاکتور می‌شود. درباره همین مثالی که زدیم، به فرمایشات رهبر حکیم انقلاب درباره «برنامه‌ای که باید برای اجرای سند تحول تدوین شود، دقت کنید: «این برنامه جامع بایستی همه هدف‌های عملیاتی را شامل بشود، متفق باشد، دارای زمان‌بندی باشد. یعنی دو چیز مهم در این برنامه جامع لازم است: یکی زمان‌بندی، یکی شاخص پیشرفت. هم زمان‌بندی کنید، هم شاخص‌هایی وجود داشته باشد که بتوان معلوم کرد که چقدر

مقالات

مقالات۸۸۴۹۸۴۳۲

خطوط راهنمای تدوین برنامه هفتم

| سید یاسر جبرائیلی | کارشناس اقتصاد سیاسی |



این برنامه پیش رفته و بالاتر از این، بتوان معلوم کرد که این سند چقدر درست است». ماده ۶۳ برنامه ششم توسعه چه نسبتی با

این تصویر ترسیم شده از سوی حضرت آقا دارد؟

پرسشی که ممکن است در اینجا به ذهن متبادر شود این است که آن «راه‌حل‌ها و اقدامات عملیاتی» که باید در برنامه گنجانده شود، از کدام محل باید تأمین شود؟ پاسخ این است که کارکرد دانشگاه‌ها و موسسات و مراکز پژوهشی و اندیشه‌ها و هیئات اندیشه‌ورز متنوعی که در کشور وجود دارند، همین است که برای مسائل مبتلابه کشور، راهکار در اختیار نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری قرار دهند. هر چند خود امر پژوهش نیز نیازمند برنامه‌ریزی است، اما باید توجه داشت که برنامه پنج ساله جای موقوف کردن کشف راه‌حل‌ها به آینده یا مکلف کردن دستگاه‌ها به «برنامه‌ریزی برای کشف راه‌حل» نیست. این برنامه محل شناسایی شده و مدل «برنامه مسئله‌محور» است. بنابراین اقدامات پیشنهاد شده، و انتخاب بهتر ین آنها برای اجرا طی یک زمان‌بندی مشخص است. در مقطع کنونی، بحمدالله درباره بسیاری از مسائل مبتلابه کشور، مراکز پژوهشی متعددی که روشن نیست مصداق «آتش به اختیار» هستند، راه‌حل‌ها و راهکارهای عملیاتی دارند که صرفاً روی کاغذ نیز نیستند، بلکه در مقیاس‌های کوچکی اجرایی شده‌اند؛ و این مدعا، تجربه شده

است. بنا به دغدغه‌ای که وجود داشت، از ابتدای سال ۱۳۹۸ یک مرکز مطالعات پیشرفت تلاش شد یک بسته پیشنهادی برای برنامه هفتم آماده شود. مسائل کشور احصاء، با یک منطق اولویت‌بندی و ۲۳ مسئله انتخاب شد. سپس افراد و موسساتی که درباره این مسائل فعالیت‌های پژوهشی-میدانی کرده بودند «زندیک به دین» «برنامه مسئله‌محور» یا آنها درمیان گذاشته شد. برای اغلب مسائل منتخب، کارهای قابل توجهی انجام شده و تجارب پژوهشی-میدانی ارزشمندی انباشت شده بود. از حوزه مسکن تا حمل و نقل، از تجارت تا شفایفت، از کشاورزی تا نظام دادرسی، از جمعیت‌تافت و پتروپالایشگاه و... تیم‌های جوان و مومن انقلابی متعددی شناسایی شدند که به راهکار رسیده و در مقیاس‌هایی که امکان داشتند، راهکارشان را اجرا کرده بودند. آنچه باید اتفاق می‌افتاد، صرفاً تدوین طرح‌هایی برای اجرای این راهکارها در ابعاد ملی و با ملاحظات ملی بود. این تجربه که مثال زده شد، و پیشنهاداتی که آماده شده، می‌تواند مطلوب دستگاه‌های متولی تدوین برنامه واقع بشود یا نشود، یا با جرح و تعدیل‌هایی پذیرفته شود، اما مهم این است که متولیان امر، این نگاه تحولی به برنامه‌ریزی‌های پنج‌ساله را بپذیرند و تدوین برنامه هفتم بر اساس این الگو انجام شود؛ احصاء و اولویت‌بندی مسائل کشور، کشف راه‌حل‌ها و راهکارهای تولید شده برای حل مسائل اولویت‌دار، و ترسیم دقیق مسیر انتقال از وضع موجود به وضع مطلوب در یک بازه زمانی پنج‌ساله.

۶- نکته دیگر ضرورت خروج از سردرگمی درباره شان و جایگاهی است که برای دولت به معنی حاکمیت در پروژه پیشرفت کشور به صورت عام و در اجرای برنامه پنج‌ساله هفتم به صورت خاص قائل هستیم. چه، بدون حل و فصل این مسئله نه تدوین یک برنامه مناسب ممکن است و نه اجرای آن. آیا بر اساس تجاربیم که داریم دولت باید به «تصدی‌گری دهه شصتی» بازگردد یا به «خصوصی‌سازی با الگوی دهه ۸۰ و ۹۰» ادامه دهد؟ پاسخ گزینه «هیچ‌کدام» است. نه اقتصاد دولتی و نه خصوصی‌سازی از نوع رهاسازی ما را به پیشرفت نخواهد رساند. راهبرد صحیح این است که پس از تعیین مسائل اولویت‌دار کشور و تصمیم‌گیری درباره راهکارهای این مسائل، دولت در نقش حامی، هادی و ناظر ظاهر شود و از ظرفیت بخش خصوصی برای پیشبرد اهداف ملی استفاده نماید. اشتباه بزرگ این است که دولت برای حل مسائل کشور، متصدی شرکت‌هایی با مأموریت‌های مختلف باشد، اما اشتباه بزرگ‌تر این است که شرکت‌های خصوصی فعال در بخش‌های مختلف و مرتبط با مسائل اولویت‌دار کشور، نسبتی با برنامه پیشرفت ملی نداشته باشند. رهبر حکیم انقلاب می‌فرماید بخش خصوصی «موتور محرک اقتصاد» است. هنر دولت باید این باشد که میان انتفاع بخش خصوصی و منافع ملی یک رابطه معنی‌دار برقرار نماید. شاید با یک مثال ملموس بتوان چگونگی این رابطه را توضیح داد. فرض بفرمایید یکی از مسائل اولویت‌دار کشور، دستیابی به فناوری‌ها و قطعات ضروری در صنایع خاص است. در یک سو شرکت‌های دانش بنیان

متعددی قرار دارند که توان دستیابی به این فناوری‌ها و تولید این قطعات را دارند و در سوی دیگر، دولت قرار دارد که هم از اقتدار حاکمیتی برخوردار است و هم طیف متنوعی از ابزارهای حمایتی من جمله معافیت مالیاتی، تسهیلات بانکی، تسهیلات فنی و اجرایی، کمک‌های علمی، صیانت از بازار داخلی، بسط بازار خارجی، جذب سرمایه خارجی و... را در اختیار دارد. دولت چهار رویکرد می‌تواند نسبت به این امکانات و اختیارات داشته باشد: ۱- اساساً هیچ گونه مسئولیتی برای حمایت از بخش خصوصی برای خود قائل نباشد و حمایت‌گرایی را کنار بگذارد؛ ۲- این امکانات را به صورت برابر در اختیار همه شرکت‌های بخش خصوصی بگذارد؛ ۳- رویکرد دولت توزیع برابر باشد، اما با توجه به محدودیت منابع، طبیعتاً حمایت‌ها عاید کسانی شود که نفوذ بالایی دارند یا قدرت چانه‌زنی و لابی‌گری دارند؛ ۴- این تسهیلات و امکانات حمایتی را صرفاً در اختیار آن دسته از شرکت‌هایی قرار دهد که به صورت ویژه روی دستیابی به فناوری‌ها و قطعات مورد نیاز صنایع کشور- که از سوی دولت تعیین شده است- متمرکز هستند. باید توجه داشت که اگر به یک بخش خصوصی معافیت مالیاتی یا تسهیلات بانکی و... اعطا می‌شود، این امکانات از «منابع عمومی» و «بیت‌المال» تأمین می‌شود. زمانی چنین حمایتی توجیه دارد که دریافت‌کننده حمایت، نسبتی با «منافع عمومی» برقرار نماید. تنها با اتخاذ راهبرد چهارم است که منابع کشور به درستی در اختیار منافع عمومی قرار خواهد گرفت و موجب پیشرفت کشور خواهد شد. چه، وقتی کشور به فناوری‌ها و قطعات مورد نیاز صنایع دست یافت، هم از محل تولید این قطعات اشتغال ایجاد شده و نرخ بیکاری کاهش خواهد یافت، هم به واسطه افزایش عرضه داخلی کالا قیمت‌ها تعدیل شده و تورم ایجاد نخواهد شد؛ و هم به علت کاهش نیاز به واردات، فشار تقاضا از روی ارز برداشته شده و قیمت ارز کاهش خواهد یافت؛ و نهایتاً مجموعه این عوامل موجب افزایش ارزش پول ملی خواهد شد. این الگوی «حمایت هوشمند» که در فصل دوم کتاب «دولت و بازار» را رقم این سطور مفصل آن را تبیین کرده است، حتی برای حوزه‌ای چون فرهنگ نیز کاربرد دارد. کشور یک سری اولویت‌ها و مسائل فرهنگی دارد و در بخش خصوصی توانمندی‌هایی برای عرضه محصولات فرهنگی وجود دارد. اگر امکانات و معافیت‌ها و حمایت‌های دولتی به صورت یکسکان در اختیار هر گونه فعالیت فرهنگی قرار گیرد -که اینک چنین است- تولیدکنندگان محصولات ضدفرهنگی نیز به نام فرهنگ از این امکانات بهره‌مند خواهند شد. اما اگر حمایت‌ها و معافیت‌ها و امکانات عمومی، صرفاً در اختیار کسانی قرار گیرد که به اولویت‌های فرهنگی تعیین شده از سوی دولت می‌پردازند، نه تنها عوامل اقتدار فرهنگی کشور تقویت خواهد شد، بلکه چه بسا تولید محصولات ضدفرهنگی از حالت مقرون به صرفه خارج شود.

بنابراین، پس از تعیین اولویت‌ها برای برنامه پنج‌ساله، نقش دستگاه‌های اجرایی ایفای نقش هادی، حامی و ناظر برای استفاده از ظرفیت بخش خصوصی برای حل این مسائل و پیوند زدن میان انتفاع بخش خصوصی و منافع ملی است. طبیعتاً در مواردی که بخش خصوصی نمی‌تواند اقدامی را که خود دولت وارد شود. اما نکته بسیار مهم در این زمینه این است که دولت برای اینکه بتواند چنین نقشی را ایفا کند، باید ابزارهای حمایتی، هدایتی و نظارتی خود را پیوسته تعدیل نماید. اگر طی فرآیند خصوصی‌سازی، دولت به موازات کوچک شدن، ضعیف هم بشود، نه تنها نخواهد توانست نقش حامی، هادی و ناظر را ایفا کند، بلکه این ضعف دولت موجب هرج و مرج می‌شود؛ و در عوض مسیر یک بخش‌های خصوصی قدرتمند شده و رها از هدایت و نظارت دولت برای تأمین منافع خود می‌پیامند، چه نسبتی با منافع ملی داشته باشد.

۷- نکته پایانی درباره نویسنندگان برنامه است. در دهه ۱۳۴۰ گروهی از دانشگاه‌ها رو‌اراد آمریکا برای کمک به نگارش برنامه عمرانی سوم وارد ایران شده و در سازمان برنامه مستقر شدند. فارغ از اینکه مشاوران هاروارد رویکرد استعماری آمریکا را در ایران دنبال می‌کردند، روایت جالبی از مدیران سازمان برنامه ایران دارند: «زندیک به تمام سیاست‌های عالی سازمان برنامه را فارغ‌التحصیلان خارج از کشور بر کرده‌اند... همکاران ایرانی ما کم‌هوش و فاقد قابلیت‌های برجسته بودند، اما ایشان با خود نشانه حضوری طولانی در خارج از کشور را دارند... این عده اکثراً به معنای واقعی در ایران غریب بودند زیرا چند سال زندگی خارج از کشور- که برخی از آنان مدتی بسیار طولانی اقامت داشتند- رنگ و بوی فرهنگ بیگانه را به خود گرفته بودند. این رنگ و بو نیز معمولاً از جنبه‌های آرمانی (یا حتی اسطوره‌ای) این فرهنگ‌هاخذ شده بود تا واقعیت‌های آن... آنان تحت شرایطی و ویژگی‌های شخصیتی خود نقش نمایندگان الگوهای فرهنگی را گرفتند که البته خود به طور کامل هم آن را نفهمیده بودند و خود را با این الگوها به صورت ناقص هماهنگ کرده بودند... آنها اغلب هیچ‌شنائی از همدردی ملموس با واقعیات‌های زندگی در ایران نداشتند و اکثراً بر مقیاس ارزشی نادرستی مبتنی بودند». این، یک روایت امریکایی از غریب‌دگی مدیران سازمان برنامه ایران در دوره پهلوی است. اما پرسش اینجاست که آیا ما از این غریب‌دگی در نظام برنامه‌نویسی کشور خلاص شدیم؟ متأسفانه پاسخ منفی است. چقدر این تعبیر حضرت امام خمینی (ره) دقیق بود که فرمودند «ما از شَرّ رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شرّ تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت». هنوز برای راقم این سطور روشن نشده است که وقتی علوم انسانی غربی در تضاد آشکار با مبانی اسلامی حل مسائل یک جامعه و فرهنگ و اقتصاد دیگر است، چرا ما باید مردم هستند نگاشته‌شدند و ناگامی‌های نسخه‌های غریزه در حل مسائل کشور را جبران کنند. این برنامه باید «برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت» باشد، از ادبیات «توسعه» فاصله بگیرد و بر اساس الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت نگاشته شود.